



ترجمه هملت

بقلم: آرشاویر اصلانیان

آشنائی به ادبیات و علوم ملل بیگانه بدو وسیله ممکن است: یا بفرآ گرفتن زبان آنها یا بوسیله استفاده از ترجمه دقیق و صحیح کتابهای آنان. - در اروپا اغلب شهرت مترجمین زبردست کم از نویسنده یا مؤلف کتاب نیست، و چه بسا دیده میشود که نویسندگان بزرگ اقدام به ترجمه آثار ادبی از زبانهای بیگانه مینمایند. لیکن از آنجائیکه ترجمه دقیق و صحیح کاری بس دشوار و مستلزم اطلاع کافی بدو زبان میباشد - لذا فن ترجمه نزد فضلا و دانشمندان معاصر خوار شمرده شده و درخور اعتنا نمیباشد و هرگاه اتفاقاً به ترجمه یک کتاب ادبی یا تحقیقی مبادرت شود، مترجم در ماهیت کتاب چنان دخل و تصرف میکنند و از علوم و مضامین خود در آن میکنجانند و یا قسمتهائی از آنرا از قلم می اندازد که هرگاه آن کتاب را دوباره بزبان اصلی بگردانند و بدست مؤلف و یا نویسنده اصلی بدهند؛ کتاب خود را نشناخته تألیف جدید یا کتاب مجهول کشف خواهد کرد. دسته دیگر که نمیخواهند مقام شامخ خود را بدرجه پست مترجمی تنزل بدهند، کتاب ترجمه شده را بپایس و پیش کردن جملات و افزودن چند شعر فارسی و یا مقایسه بایک افسانه شرقی باسم خود موشح میفرمایند و باین شیوه و تدبیر راه هر

گونه ایراد و انتقاد را می بندند و نام نامی خود را از ننگ ترجمه رهائی میبخشند (۱).
ترجمه هملت که مترجم آن مدعی است ترجمه تحت اللفظی نموده و بطور
استثناء در قول خود استوار میباشد، قسمتی از آن در مجله موسیقی چاپ شده، لکن هنوز
پایان نرسیده است.

نظر به اهمیت مقام آثار شکسپیر و لزوم مطالعات و تحقیقات قبلی راجع به
زبان و سبک این نویسنده ترجمه دقیق و کامل آن به آسانی میسر نمیشد.
این حقیر با وجود کمی بضاعت پس از مقابله قسمتی از هملت که منتشر شده
با متن اصلی نکاتی بنظرم رسید که اینک به ذکر آن میپردازم:

چنانکه مترجم در مقدمه خود اقرار میکند بعضی جملات در ترجمه از قلم
افتاده که چندان مهم نیست و در معانی تغییر فاحش نمیدهد، معهذا از لحاظ ترجمه
تحت اللفظی قابل اهمیت میباشد و از ذکر آنها صرف نظر شد.

شماره ۱۱ و ۱۲ اسفند ۱۹ صفحه ۶ سطر ۱۰ « پس امروز نباید به نغمه
های او گوش فرا دارید و هر آنچه وی بگوید بی سنجش باور کنید... »
Then weigh what loss your honour may sustain,
If with too credent ear you list his songs...

« پس بسنج چه لطمه بزرگی به آبرو و شرف تو وارد خواهد شد، چنانچه تو
به نغمه های فریبنده او گوش فراداری... »
صفحه ۷ سطر ۶ « پدر جان، دومین بار از شما خدا حافظی میکنم و خواهش
میکنم بار دیگر برای من دعای خیر بفرمائید. »

a double blessing is a double grace ;
Occasion smiles upon a second leave.

(۱) گروه بیشماری را میتوان رمان نویسان مترجم نامید، زیرا از موضوع فیلم
یا کتاب بیگانه ای الهام میشوند، سر و دستش را میشکنند و ناقص الخلقه میکنند و باین وسیله
شاهکار های جاودانی از خود بیادگار میکنند. این صنعت را بزبان عرب انتقال و به یزیدی
تفرامچیم مینامند.

جمله معروفی است باین معنی: «تقدیس دوباره باعث رحمت مضاعف پروردگار است، زمانه با من طوری مساعد است که دو مین بار از شما خدا نگهداری کنم.»
 صفحه ۴۴ سطر ۱۷ «ای روح من، آرام باش! راستی اعمال زشت را اگر در دل خاک هم پنهان کنند، بالاخره پیش چشم مردمان فاش خواهد شد.»

foul deeds will rise ,

Though all the earth o'erwhelm them, to men's eyes.

«روح من آرام باش! چنانچه اعمال زشت را تمام کره زمین نیز بیوشاند، بالاخره فاش خواهند شد.»

شماره یکم ۱۳۲۰ صفحه ۲۵ سطر ۲۱ «این قانون کلی وقاعده عمومی است

صریح بگویم...»

This is for all,

«برای آخرین بار صریحاً بشما میگویم (۱)...»

صفحه ۲۷ آخر سطر ۱۷ قبل از عبارت (روح داخل میشود) جمله زیرین

از قلم افتاده است :

The dram of eale

Doth all the noble substance

To his own scandal.

«چکه ای از پلیدی تمام مایه بی آرایش را چون خود چرکین و آلوده و زبان کار

میسازد.» (۲)

(۱) چنانکه از متن انگلیسی مستفاد میگردد بولونیوس ضمن اظهاراتی که بافیلیا مینماید او را برای آخرین بار غدغن میکند که وقت خود را در مصاحبت با هملت تلف نکند و ترجمه قانون کلی در اینجا مورد ندارد.

(۲) صدکاسه انگبین را یک قطره بس بود،

زان چاشنی که درین دندان ارقم است.

صفحه ۲۷ سطر ۲۰ « ای فرشتگان وای مباشران رحمت الهی ، ما را محافظت کنید . . . نمیدانم تو روح صلاح و سلامت هستی یا عفريت ملعون و مردود ، و با خود نسیم عطر آکین از بهشت میآوری یا باد سموم از جهنم . و نمیدانم مقصود تو شرارت است یا عطوفت ، بهر حال ، هر چه باشی ، هیکلی که در آن ظاهر شده ای چنان مرا مفتون کرده است که نمیتوانم از سخن گفتن با تو خود داری کنم . »

Angels and Ministers of grace defend us !
Be thou a spirit of health or goblin damned ,
Bring with thee airs from heaven or blasts from hell,
Be thy intents wicked or charitable,
Thou comest in such a questionable shape
That I will speak to thee .

« ای فرشتگان وای مباشران رحمت الهی از ما پشتیبانی کنید ! (سپس به سایه (۱) خطاب کرده میگوید :) چنانچه تو سایه صلاح و سلامت باشی یا دیو نابکار ، چنانچه با خود نسیم خوشبو از بهشت یا باد زهر آکین از دوزخ بیاوری ، چنانچه مقصودت شرارت یا عطوفت باشد ، در هیکلی بسا هر موز ظاهر شده ای که با تو سخن خواهم گفت . »
دنباله دارد

(۱) سایه در لغت بمعنی همزاد و سایه زده یا جن گرفته (فرهنگ انجمن آرا دیده شود) و نیز بمعنی سرشت روحانی که به هیکل مادی جلوه گر میشود آمده است و بجای لغات : Ombre , Fantôme , Spectre مناسب تر میباشد ؛ در صورتیکه طبق تعریف با خاصیت روح جور نیاید . در ویس و رامین آمده :

بیردم خویشان را آب و سایه ، چو گم کردم ز بهر سود مایه .
تو بد خواه منی نه دایه من ، بخواهی برد آب و سایه من .
مثل : سایه یکدیگر را باتیر میزنند .
اصطلاح : با سایه اش حرف میزند .

شده از دست چون شوریده کاران بمانده بی خبر چون سایه داران .
مولوی میگوید :
سایه او را نبود امکان دید ، همچو عنقا وصف او را میشنید .

پیشه گرفت یا تحمل؟ مسئله این است! آیا شریفتر آن است که ضربات و لطمات روزگار نا مساعد را متحمل شویم یا آنکه سلاح نبرد بدست گرفته با انبوه مشکلات بجنگیم تا آن نا گوار بهارا از میان برداریم؟ مردن... خفتن... همین و بس؟ اگر خواب مرگ دردهای قلب ما و هزاران آلام دیگر را که طبیعت بر جسم ما مستولی میکند پایان بخشد، غایتی ست که بایستی البته البته آرزو مند آن بود. مردن... خفتن... خفتن، و شاید خواب دیدن آه، مانع همین جاست. در آن زمان که این کالبد خاکی را به دور انداخته باشیم، در آن خواب مرگ، شاید رؤیاهای نا گوار بیبینیم! ترس از همین رؤیاهاست که ما را به تأمل و امیدارد و همینگونه ملاحظاتی است که عمر مصیبت و سختی را اینقدر طولانی میکند. زیرا اگر شخص یقین داشته باشد که باید خنجر برهنه میتواند خود را آسوده کند کیست که در مقابل لطمات و خفتهای زمانه، ظلم ظالم، تفرعن مردم تکبر آلام عشق مردود، درنگهای دیوانی، وقاحت منصب داران، و تحقیر هائی که لایقان صبور از دست نالایقان می بینند، تن به تحمل در دهد؟ کیست که حاضر به بردن این بارها باشد، و بخواهد که در زیر فشار یک زندگانی پر ملال لا ینقطع ناله و شکایت کند و عرق بریزد؟ همانا بیم از ماوراء مرگ، آن سر زمین نا مکشوفی که از سر حدش هیچ مسافری بر نمیگردد! شخص را خیران و اراده او را سست میکنند، و ما را و امیدارد تا همه رنجهایی را که در حال حاضر داریم تحمل نمائیم و خود را به میان مشقاتی که از حد و نوع آن بیخبر هستیم پرتاب نکنیم! آری تفکر و تعقل همه ما را ترسو و جبان میکنند و عزم و اراده، هر زمان که با افکار احتیاط آمیز توأم گردد رنگ باخته صلابت خود را از دست میدهد، و خیالات بسیار بلند، به ملاحظه همین مراتب، از سیر و جریان طبیعی

(۱) تو باند اینجا پرسیده است: «روح که از ماوراء مرگ به دنیا برگشته است، آیا این باز گشت او، این گفته همت را نقض نمیکند؟» اما کولریج این سؤال را چنین جواب داده است: «مقصود آنست که هیچ مسافری به این جهان بر نمیگردد که اینجا بماند» و به نظر نگارنده باید افزود که: «واز اسرار آن سو به ما اطلاع بدهد.» م. ف.

خود باز مانده بمرحله عمل نمیرسند و از میدان میروند..... خاموش!..... افیلیای
زیبا!.....

ای پری، هر وقت دعا میکنی گناهان مرا نیز بخاطر داشته باش، و برای من
نیز طلب آمرزش بکن.

افیلیا - قربان، مزاج شریفتان در این چند روزه چگونه بوده است؟
هملت - با کمال خاکساری از شما تشکر میکنم. خوب، خوب، خوب.
افیلیا - قربان من هدایا و یادگاری‌هایی از شما گرفته‌ام که مدت مدیدی است
میخواستم به شما پس بدهم. حالا استدعا دارم آنها را از من پس بگیرید.
هملت - نه من هرگز چیزی بشما نداده‌ام.

افیلیا - قربان خوب میدانم داده‌اید، و در حین بخشیدن آنها سخنانی چنان
شیرین و دلپذیر گفتید که آن هدایا را بسی در نظر من عزیزتر و گرانبها تر کرد. ولی چون حالا
موضوع آن گفته‌ها از میان رفته است خواهش میکنم هدایا را از من پس بگیرید. و قتیکه
بخشندگان نامهربان در بیایند هدایا در چشم شخص بلند همت، پست و ناچیز میشود. بفرمائید
بگیرید قربان!

هملت - ها، ها، آیا شما نجیب هستید؟

افیلیا - چه فرمودید قربان؟

هملت - آیا زیبا هستید؟

(۱) بازیگران بزرگ، در این نقطه، بازوهای مختلف نشان داده اند که هملت
اولین بار ملتفت میشود که افیلیا به دستور دیگران این طور حرف میزند و کسانی گوش
ایستاده اند.

(۲) نجیب ترجمه لغت Honest انگلیسی است منتقدان گفته اند هملت این لغت
وا به معنی عقیف به کار برده است ولی افیلیا آن را به معنی دیگرش که « راستگو » باشد
میفهمد. به نظر نگارنده هملت متوجه هر دو معنی این کلمه است و اول آن را به معنی « راستگو »
و بعد به معنی « عقیف » به کار میبرد. در هر صورت ادای این ایهام در فارسی برای نگارنده
ممکن نشد. م. ف.

افیلیا - قربان مقصودتان چیست ؟

هملت - اگر نجیب هستید نباید بگذارید کسی بشما نزدیک بشود .

افیلیا - قربان زیبایی و نجابت بهترین مصاحبین دنیا هستند .

هملت - صحیح است اما زیبایی میتواند نجابت را به بیعتی تبدیل کند ، ولی

نجابت آن قدرت را ندارد که باین آسانها زیبایی را بافضیلت عفت بیاراید . من يك وقت

شمارا دوست میداشتم .

افیلیا - حقیقتاً قربان رفتار شما طوری بود که من نیز چنین میپنداشتم .

هملت - اما شما نباید گفته های مرا باور کرده باشید ، زیرا ما هر قدر هم تحت

نفوذ تقوا قرار بگیریم باز طبیعت کهن خودمان را از دست نمیدهیم . و آن میل بزشتکاری

که در نهاد ما متعین است کاملاً فراموش نمیکشیم . من شمارا دوست نمیداشتم .

افیلیا - پس من سخت فریب خورده ام .

هملت - برو ، بيك صومعه برو و تارك دنيا بشو !^۲ چرا میخواهی شماره

(۱) کولریج در تفسیر این سطور چنین مینویسد : واضح است که هملت تیز بین

به محضی که سخنان غریب و رسمانه افیلیارا میشنود ملتفت میشود که این دختر بی آلاش از

روی قلب با وی اینگونه سخن نمیشگوید ، بلکه گفتار و رفتارش بر طبق دستوراتی است که

دیگران باو داده اند . از اینجا به بعد هملت سخنان خود را مستقیماً به افیلیا نمیشگوید بلکه بیشتر

خطابش به جاسوسان و کسانی است که به استراق سمع مشغول هستند . هملت هنگامیکه بر افیلیا

وارد شد مضطرب ، افسرده و عصبانی بود ، رفتار افیلیا و کشف این مطلب بر هملت بسیار

ناگوار میآید و بهمین جهت است که تا اندازه می به خشونت سخن میراند . با اینهمه ، از سرا

پای گفته هایش معلوم است که يك عشق مصفا و شدید در او موجود است که با توفانی از تلخکامی

و استهزاء مخلوط شده ، بر علیه حوادث و اتفاقات مخالف میجنگد و در این میان او را سخت

معذب میدارد .

(۴) در سر تا سر قسمت اخیر این مجلس ، هیجان هملت بی اندازه شدید است ، و

حتا چنین به نظر میرسد که از آزردن این دختر زیبا لذت دیوانه واری حاصل میکند . با اینهمه ،

بیانات هوشمندانه او چقدر به روانی بر زبانش جاری میشود ! و وی با چه استحکام و ایمانی

گناهکاران را بیفزائی؟ من خودم رو بهم گرفته شخص منصف و عفیف و درستکاری هستم و با وجود این ، خباثنهائی در وجود خودم سراغ دارم که آرزو میکنم از مادر نزاده بودم ، من بسیار متکبر و کینه کش و عظمت طلب هستم . جنایاتی که طبیعت من برای ارتکاب آنها حاضر است به اندازه ئی زیاد است که ذهن من از فکر کردن درباره همه آنها عاجز است و میدان و هم من گنجایش آن جمله را ندارد ، و به آن اندازه وقت و عمر ندارم که همه را عملی کنم . هیچ نمیدانم مخلوقانی مانند من اصلاً به چه مناسبت میان زمین و آسمان پیدایش یافته اند . ما همه متقلبهای ناپاک هستیم ! سخن هیچیک از ما را باور مکن . برو ، راست برو به دیرتار کین دنیا . پدر شما کجاست ؟
افیلیا - قربان ، در ... خانه است .

هملت - بگوئید در ها را برویش ببندند تا از خانه بیرون نیاید و حماقت خود را در کوچه و برزن نشان ندهد . خدا حافظ .
افیلیا - ای آسمانهای رحمت او را دریابید !

هملت - اگر هر وقت شوهر اختیار بکنی ، من این لعنت را به عنوان جهاز به تو خواهم داد ؛ که اگر مانند یخ سرد ، و عفیف ، و مانند برف پاک باشی از زخم زبان بدگویان آسوده نمائی . برو به صومعه ، برو تارک دنیا بشو تا نجات بیابی . خدا حافظ ... اما اگر قطعاً تصمیم داری که ازدواج بکنی به مرد احمقی شوهر بکن . مردان

سخن میراند ؛ از يك طرف قوای فکری او با منتهای درجه شدت بکار افتاده و از طرف دیگر احساسات و عواطف او بکلی در پس پرده مخفی مانده اند . وقتیکه افیلیا در جواب سؤال هملت که « پدر شما کجاست ؟ » میگوید « قربان در خانه است » خوب از عهده دروغگویی بر نیآید و این جواب را با تعلل و اضطراب بر زبان میراند . هملت فوراً ملتفت این دروغ شده میفهمد که ملاقات افیلیا با او چگونه ترتیب داده شده است . پس کلمات بعد را طوری تنظیم و ادامی کند که مسترقین سمع را بر خطای خودشان آگاه کرده بیازارد .

(۱) هملت اینجا بیش از پیش مضطرب و بدگمان شده سؤال مستقیم را میکند و افیلیا در جواب دروغ میگوید . از این رو بار دیگر حال هملت سخت منقلب شده در گفتار بعدی خود نه تنها افیلیا بلکه همه زنان را عموماً سرزنش میکند .

عاقل اصلا زن نمیگیرند، زیرا میدانند که شما ها ایشان را به چه حیوانات عجیب و غریبی تبدیل میکنید! همان، به صومعه برو، و زود هم برو! خدا حافظ.

افیلیا - ای نیرو های آسمانی، او را نجات بدهید!

هملت - من شنیده ام که شما نقاشی هم خوب میکنید. خداوند به شما يك چهره داده است که بلای گروهی ست. آیا همین کافی نیست که شما چهره دیگری نیز از پیش خود میسازید؟ شما میرقصید و میخرامید و با غمزه و عشوه سخن میگوئید؛ مخلوقات خداوند را به هزاران اسم آشنا و كوچك میخوانید، عشرت طلبی خود را جهل و جوانی نام میگذارید؟ بروید، بروید. من دیگر دست از این بازیها شسته ام. این مرا دیوانه کرده است. بدانید که ازدواجهای دیگری نخواهیم داشت. کسانی که پیش از این ازدواج کرده اند همه شان، جز یکی^۱ زنده خواهند ماند. دیگران بحال کنونی خودشان باقی خواهند بود. بروید به صومعه؛ بروید!

(بیرون میرود)

افیلیا - افسوس! چه فکر بزرگواری مختل شده است! چشم درباری، شمشیر سرباز و زبان ادیب سخنور را داشت. گل امید این کشور زیبا بود. آئینه آداب و نمونه برازندگی و منظور همه منظورها بود. افسوس که سقوط کرده و سخت فرو مانده است. آه چه بدبخت من، که به شوکند های او گوش فراداشتم، و اینک عقل مقتدر او را میبینم که مانند زنگهای شکسته، خارج آهنگ و مغشوش شده است. آن پیکر و چهره بیمثال که شاخ گل نو شکفته زندگانی بود دستخوش دیوانگی شده و از هم پاشیده است. وای بر من که دیدم آنچه دیدم و میبینم آنچه میبینم!

(کلادیوس و پولونیوس داخل میشوند)

کلادیوس - عشق! عواطف او به این جانب متمایل نیست، و نیز سخنان او اگر چه قدری پریشان بود شباهتی به هذیان دیوانگان نداشت. او رازی را در سینه خود پنهان میدارد، و به همان علت است که اینگونه اندوهگین و تیره خاطر شده است

(۱) مقصود کلادیوس است.

من احتمال کلی میدهم که عاقبت این امر خالی از خطر نخواهد بود. اینک برای جلوگیری از این واقعه مقرر میدارم که هملت بیدرنگ به انگلستان روانه شود تا باج عقب افتاده ما را مطالبه کند. شاید سیردریاها و کشور های مختلف، و تماشای مناظر گوناگون، آن چیز مرموزی را که در قلب وی مستقر شده، بر فکرش استیلا یافته و از خود بیخودش کرده است از دل او براند. این نقشه بنظر شما چطور است؟

پولونیوس - خیلی خوب است قربان. با اینهمه من هنوز معتقدم که منشاء اندوه او همان عشق مردود است. ها، افیلیا، لازم نیست سخنان حضرت هملت را برای ما نقل بکنی. ما خودمان همه را شنیدیم. قربان، هر طور میل مبارک باشد اقدام بفرمائید، و نیز اگر مقتضی میدانید، مقرر بفرمائید پس از نمایش امشب، بانو کترود، مادرش با او خلوت کرده از او تقاضا کند که علت اندوه خود را بر مادر خویش آشکار سازد. مخصوصاً سفارش بفرمائید که با هملت بی پرده و بی اغماض سخن بگوید، و اگر هم اجازه بفرمائید من درمکانی خواهم ایستاد که همه گفتگوی ایشان را بشنوم. اگر بانو کترود راز او را کشف نکند، آنوقت هملت را به انگلستان بفرستید، یا در هر جا که به نظر عالی مناسب باشد زندانی بفرمائید.

کلا دیوس - همینطور خواهم کرد. دیوانگی اشخاص بزرگ را نباید بی

مراقب گذاشت پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

(پیرون میروند)

ژنرال طبع علوم انسانی

مجلس دوم

تالاری در قلعه

هملت و بازیگران داخل میشوند^۱

هملت - آن خطابه را همانطور که خودم برایتان خواندم روان و بی تکلف بخوانید. صدای خود را بیش از حد بلند نکنید که مطلوب نیست، و گرنه در نظر من مانند آن خواهد بود که چارچی میان شهر فریاد برداشته باشد و گفته های مراجار بکشد. دست خودتان را هم، اینطور، مانند ارّه، زیاد حرکت ندهید. خیلی هموار و طبیعی بازی کنید. دقت داشته باشید که در میان کرد باد تائر و هیجان هم حرکات و اطوار شما از حد اعتدال خارج نشود و تکلف آمیز به نظر نیاید. راستی چقدر مشمئز میشوم و قنیکه میبینم مردی زشت هیکل و بد آواز يك کلاه موی مصنوعی به علامت بازیگری بر سر گذاشته و به جای آنکه تائر با عاطفه ئی را برابر چشم تماشاچیان با لطف و زبردستی مجسم کند نعره های بیجا میکشد و جنبشهای ناموزون به اعضای بدن خود میدهد بطوری که گوئی آن تائر را به قهر لگدمال میکند و جسم لطیفش را از هم میدرد. از اینگونه بازی فقط آن قسمت از تماشاچیان که از او باش هستند و جز سر و صدا و جست و خیز چیزی نمیپسندند محظوظ میشوند و بازیگر را تحسین میکنند. من خواهم داد چنین بازیگری را شلاق بزنند، زیرا رل ترماگانت^۲ تند خو و فحاش را از خود آن شخص تند تر و شدید تر بازی میکند، و از هر ود سفاک در

(۱) کولاریج میگوید این گفتار میان هملت و بازیگران یکی از بهترین نمونه های قدرت شکسپیر است در این که در ضمن جریان داستان نمایش، منظره را تغییر بدهد و متنوع سازد.

(۲) ترماگانت (Termagant) يك رب النوع بدخلق و گزافه سرائی بود که در نمایشهای آن عهد ذکر شده است.

سفاکی هرودتر میشود^۱. خواهش دارم شما از این گونه بازی کردن اجتناب کنید. بازیگر اول - قربان من ضمانت میکنم که دستورهای شما عیناً اطاعت شود. هملت - از طرف دیگر زیاده از حد نیز بیحرکت و پثر مرده نباشید. عقل و بصیرت را راهنمای خودتان قرار دهید. عمل را با کلام و کلام را با عمل مطابق کنید. مخصوصاً مواظب باشید که از وقار و زیبایی طبیعت بدور نیفتید، زیرا مقصود از نمایش آن است که آئینه دار طبیعت باشد. به فضیلت، مثال فضیلت، و به قباحیت، عین تصویر قباحیت را نشان بدهد و ظاهر و باطن هر عصر و زمانی را بی هیچ تخلف، چنانکه هست مجسم کند. حال اگر در انجام این وظیفه افراط یا تفریطی معمول شود ممکن است بیخبران را بخنداند ولی البته منتقدان بصیر را ملول و منزجر خواهد ساخت، در نظر شما، عقیده یک فرد واحد از گروه اخیر باید بر عقیده هزاران نفر از جماعت اول رجحان داشته باشد. من خود بازیگرانی را دیده، و از دیگران تمجید بازی ایشان را شنیده ام که لهجه و حرکاتشان نه به مؤمنین مسیحی شبیه بود و نه به کفار، و نه اصلاً به هیچ فرقهئی از آدمیزادگان. گفتارشان نعره بود و رفتارشان حمله. و برآستی احوال بشر را به اندازهئی بد تقلید میکردند که من تصور میکردم که یکی از شاگردان ناشی طبیعت خواسته است به تقلید استاد خود، بشر بسازد و این اشخاص را ساخته است، اما بخوبی از عهده بر نیامده، و حاصل کوشش او چنین زشت و ناهنجاری شده است.

بازیگر اول - قربان، گمان میکنم ما این عیب را تا اندازهئی از خود رفع کرده باشیم.

هملت - این کافی نیست. کاملاً آن را رفع کنید. کسانی که رل دلقک را

(۱) هرود (Herod) استاندار باستانی فلسطین بود که برای جلوگیری از پیدایش عیسا مسیح (که بطوریکه پیشگویی شده بود، قدرت را از دست هرود میگرفت) دستور داد همه کودکانی را که در شب تولد عیسا مسیح در فلسطین زائیده شده اند بکشند. ولی در منظور خود موفق نشد زیرا پدر و مادر عیسا او را گریزانده بودند.

عده دار هستند بیش از آنچه در نمایشنامه برای ایشان معین شده است سخن نگویند. زیرا دیدم که بعضی از ایشان جریان طبیعی نمایش را منحرف بلکه متوقف کرده بیهوده می‌بخندند تا يك مشت تماشاچیان بیذوق و نفهم را به متابعت خود بخندانند. این کار خیلی قبیح است و نشان میدهد که این يك بازیگر احمقی است. و بیش از آنکه شاید و باید اسیر شهوت خود نمائی میباشد. حالا بروید و خود را حاضر کنید.

(بازیگران بیرون میروند)

(پولونیوس ، روزنکراتز و گیلدنسترن داخل میشوند.)

خوب ، جناب پولونیوس ، آیا حضرت کلادیوس برای تماشای این نمایش تشریف خواهند آورد؟

پولونیوس - بله ، بانو گرترود هم حاضر خواهند بود ، و به همین زودی می‌آیند.

هملت - پس به بازیگران بگوئید بشتابند و آماده باشند.

(پولونیوس بیرون میرود)

خواهش میکنم شما نیز به بازیگران کمک کنید تا زودتر حاضر شوند.

روزنکراتز و گیلدنسترن - به چشم قربان .

(روزنکراتز و گیلدنسترن بیرون میروند)

هملت - هوراشیو ! هوراشیو ! مع علوم انسانی

(هوراشیو داخل میشود.)

هوراشیو - بله قربان ، چه فرمایش داشتید ؟

هملت - هوراشیو ، تو در میان مردمانی که من در عمر خود دیده‌ام از همه

درستکار تر هستی .

هوراشیو - قربان ... آخر .

هملت - نه ، گمان نکن که من تملق میگویم . تو برای کسب معاش ، هیچ

سرمایه‌ئی جز روح پاك خودت نداری . پس من از تو چه مرحمتی را چشم داشته باشم

و به چه مناسبت تملق فقرا را بگویم؟ نه، بگذار شخص چایلوس با زبان عسل آلود خود دست صاحبان ناشایست مکنت را بلیسد، و زانوی حاضر و آماده خود را، در هر مورد که تحقیر نفس خویشتن، جلب بذل و بخششی مینماید، بیدرنگ چون لولاخم کند. میشنوی؟ اما من... از اولین دقیقه ئی که روح من توانست در میان مردمان تمیز بدهد و آزادی خود را حس کرد، تو را برای مصاحبت خود اختیار کرده و محبت خود را بر تو موقوف داشته است زیرا تو مردی هستی صاحب استقامت و درعین آنکه همه گونه مشقت را متحمل میشدی، چنین وانمود میکردی که رنجی نمیبینی، ولطامات روزگار را با همان چشم نگریسته ای که الطاف او را، خوشا بحال آن کسانی که از عقل و احساسات چنان به تناسب بهره ور باشند که بد و نیک طالع، ایشان را از طریق صواب منحرف نکند، و مانند نائی نباشند که روزگار هر نوائی که بخواهد بر آن بنوازد. آن مردی را که بنده شهوت نباشد به من نشان بدهید تا من او را در سویدای قلب خود جای بدهم، چنانکه تو را اینک جای داده ام...

خلاصه، امشب نمایشی در مقابل کلادیوس داده خواهد شد، و یک پرده از آن شبیه است به داستان مرگ پدرم که برایت نقل کرده ام. خواهش میکنم وقتیکه نمایش به این پرده رسید، همه حواس خود را جمع کن و با منتهای دقت، حالت عمومی مرا در نظر بگیر. مخصوصاً وقتیکه یکی از خطابه های آن نمایش خوانده می شود، اگر علامت جنایت پنهانی در سخنان یا قیافه کلادیوس ظاهر نشود، روحی که آن شب دیدیم روح ملعون و دروغگوئی بوده و تصورات من، مانند دکه آهنگران کشیف است. خوب مراقب او باش. من نیز به نوبت خویش چشمان خود را بر چهره او

(۱) چند بیت ذیل را در ترجمه این عبارت شکسپیر در چند سال پیش ساختم:

هملت به هوراشیو

همان چیرگی و شکست تونیز	بلند تو دیدیم و پست تونیز
به پیمان خود ماندی استوار	نگشتی تو از گشتن روزگار
به جان کر برستیم اورا رواست	چنین مرد را جای در جان ماست

م . ف .

خواهم دوخت، و در سر فرصت، هر دوی ما، قضاوتی را که مبنی بر مشاهدات خود
نموده ایم با یکدیگر مطابقت خواهیم کرد.

هوراشیو - بسیار خوب قربان، اگر کلادیوس در سر مدت این نمایش
چیزی بدزد و مشتش باز نشود، من از عهده تاوان آن سرقت برخواهم آمد.
(مارش دانمارکی و موزیک سلام .)

(کلادیوس، گرترود، پولونیوس، افیلیا، روزنکراتز، گیلدنسترن باملازمان
دیگر و مستحفظین که مشعلها در دست دارند داخل میشوند.)

هملت - دارند میایند که نمایش را تماشا کنند. من بایستی خود را بیکار
و بیخیال جلوه بدهم. برو برای خودت يك جا انتخاب کن.

کلادیوس - برادرزاده ما هملت حالش چطور است؟

هملت - خیلی خوب به خدا! مانند حر باغذایم هواست. چیزی جز هوای پراز
مواعید نمیخورم. شما خروس اخته را نمیتوانید اینگونه تغذیه کنید.^۱

کلادیوس - هملت، من از این جواب هیچ نفهمیدم. این کلمات از آن من نیست.

هملت - حالا از آن من نیز نیست^۲ (به پولونیوس) آقا میگوئید شما يك

وقتی در دانشگاه نمایشی دادید؟

پولونیوس - بله قربان، بازی کردم و همه گفتند بازیگر خوبی هستم.

(۱) عوام معتقد بودند که حریاء از هوا تغذیه میکند. کلادیوس از این جواب

هملت چنین میفهمد که هملت از وی دلگیر شده و به کنایه میخواهد بفهماند که کلادیوس وعده
های خود را نسبت به هملت وفا نکرده است.

(۲) در اصل انگلیسی ایهامی هست که ترجمه ناپذیر است. کلادیوس در احوال

پرسی کلمه Fare را بکار میبرد که «چطور است» ترجمه شده است. ولی هملت عمداً معنی

دیگر Fare یعنی «تغذیه» را استنباط کرده جوابی مطابق این معنی میدهد. کلادیوس

رنجیده میگوید «این جواب مربوط بمن نیست زیرا تو معنی کلمات مرا میبچانی.» هملت جواب

میدهد «این سخن حالا دیگر از آن من نیست زیرا من آن را از دهان خود بیرون فرستاده‌ام.»

هملت - چه رلی بازی کردید؟
پولونیوس - ژولیوس سزار شده بودم . در کا پیتول کشته شدم . بروتوس مرا کشت .

هملت - بروتوس که چنین گوساله پرواری را آنجا قصابی کرد خیلی قساوت کرد . آیا بازیگران حاضر هستند؟

روزنکراتز - بله قربان ، منتظر فرمان شما هستند که شروع کنند .

گرترود - هملت جان ، بیا اینجا پهلوی من بنشین .

هملت - نه ، مادر عزیزم ، اینجا چیز های بهتری هست . (پیش پای افیلیا روی زمین دراز میکشد)

پولونیوس - (به کلادیوس) قربان ملتفت شدید چه گفت؟

هملت - خانم در دامن شما بخوابم؟

افیلیا - نخیر قربان .

هملت - مقصودم اینست که سرم را در دامن شما بگذارم؟

افیلیا - بله قربان .

هملت - آیا شما فکر کردید منظور رکیکی داشتم؟

افیلیا - قربان ، من هیچ فکری نمیکنم .

هملت - خوابیدن پیش پای یک دوشیزه فکر خوبی ست .

افیلیا - چه قربان؟

هملت - هیچ .

افیلیا - قربان ، شما شوخ و خوشحال بنظر میرسید .

هملت - که؟ من؟

افیلیا - بله قربان .

هملت - به ! من فقط دلگشای ترانه ساز شما هستم . انسان جز این که شوخ و

سرخوش باشد مگر کار دیگری هم در زندگانی دارد؟ نگاه کنید ببینید مادر من چقدر

خوشحال بنظر میرسد در حالی که پدرم فقط دو ساعت پیش از این فوت کرده است .
افیلیا - نخیر قربان ، چهار ماه است .

هملت - اینهمه مدت ؟ پس لباس عزا را به تن ابلیس کنید ، زیرا من از همین امروز لباس خزان ارغوانی به تن خواهم کرد . خداوندا ! چطور ممکن است ؟ دو ماه پیش از این کسی بمیرد و هنوز فراموش نشده باشد ! پس باید امیدوار بود که نام يك مرد بزرگ ، نیم سال تمام در خاطر مردم باقی بماند ! ولی به مریم قسم ؛ در سرش ماه باید کلیساها بنام او بنا کنند و گرنه به فراموشی خواهد افتاد . مانند اسب مصنوعی که روی سنگ قبرش این عبارت نقش شده بود : « افسوس ! افسوس ! اسب مصنوعی فراموش شده است ! »^۱

موزیک قره نی به نوازش در میاید . لال بازان داخل میشوند^۲
بازیگر دوک کوترا کو و بازیگر دوشس با پتیستا با منتهای محبت داخل میشوند . دوشس وی را میبوسد . سپس بر زمین زانو میزند و با اشارات به دوک ابراز عشق میکند . دوک دوشس را از زمین بلند میکند و سر خود را روی گردن او تکیه میدهد . سپس روی توده گلی دراز میکشد . دوشس که او را خفته میبیند بیرون میرود . پس از لحظه‌ئی مردی داخل میشود کلاه دوک را برداشته میبوسد و در گوش دوک زهری ریخته بیرون میرود .

(۱) اسب مصنوعی (Hobby - horse) که اینجا ذکر شده است ، ازدوانسان ساخته میشد که در يك کیسه بزرگ به شکل اسب داخل شده یکیشان قسمت جلو و دیگری قسمت عقب بدن اسب را تشکیل میداد . این « اسب » در رقصهای موسوم به ماریس Morris) که از مراسم عید روز اول ماه مه (May day) بود رل مهمی داشت . عبارت راجع بفراموش شدن اسب مصنوعی ضرب المثلی بود که حاکی از یاد خوش و حسرت آمیز از روزگار پیشین بود . دسته پوریتانها (Puritans) در زمان شکسپیر چون بسیار خشک و مذهبی بودند این « اسب » راجلف و مخالف اخلاق دانسته میکوشیدند که مردم آن را از مراسم عید مزبور حذف کنند .

(۲) در زمان شکسپیر مرسوم بود که قبل از متن هر نمایشی ، يك پرده مختصر لال بازی نشان داده شود و موضوع نمایش را روشن کند .

دوش بر میگردد و میبینند دوك مرده است ابراز تألم میکند ، زهر ریز با دوسه لال باز دیگر داخل میشود و همراه دوش بسوگواری میپردازد. جنازه را بیرون میبرند زهر ریز به دوش اظهار عشق میکند و هدایائی به او تقدیم مینماید. دوش در ابتدا وی را از خود میراند و تا مدتی اظهار بی میلی میکند بالاخره عشق وی را میپذیرد.

(بیرون میروند)

افیلیا - قربان ، معنی این چیست ؟

هملت - ها ، یعنی جنایت پنهانی ؛ اسباب زحمت .

افیلیا - شاید این پرده خلاصه ئی از خود نمایش باشد .

(سراینده مقدمه داخل میشود)

هملت - از سخنان این مرد مطلب دستگیر ما خواهد شد. بازیگران نمیتوانند

رازی در پیش خود نگاه بدارند. همه را به همه میگویند .

افیلیا - آیا این مرد به ما خواهد گفت که مقصود از این پرده چه بود ؟

هملت - بله ، و همچنین هر پرده ئی را شما به او نشان بدهید او مقصود آن

را برای شما بیان خواهد کرد . اگر شما از نمایش دادن خجالت نکشید ، او هم بی خجالت

معنای آنرا برای شما خواهد گفت .

افیلیا - قربان سخنان شما نیشدار است ، اذیتم میکند . بگذارید نمایش را

تماشا کنم .

سراینده مقدمه - استدعا دارم از سر مرحمت

(۱) کلادیوس از این لال بازی هیچ اظهار تعجب یا نفرتی نمیکند . از این رو

منتقدان گفته اند شاید توجهش بجای دیگری معطوف است . ولی بنظر نگارنده طبیعی تر

آن است که فرض شود متوجه نمایش هست (اصلا برای همین کار اینجا آمده است) و حتا

کنایه آن را که بر علیه خود اوست ملتفت شده است ولی چون مرد بسیار زیرك حاضر الذهن ،

نیرومند و خود داری ست هیچ بروی خود نمیآورد . بعداً که در ضمن نمایش مفصل کنایه مزبور

بسیار آشکار و سخنان هملت سخت نیشدار میشود کلادیوس دیگر طاقتش طاق شده نمایش

را برهم میزنند .

با دقت و تحمل
به ما و تراژدی ما
گوش فرا دارید
هملت^۱ - این مقدمه است یا سجع مهر^۲؟
افیلیا - قربان خیلی کوتاه بود.
هملت - مانند عشق در سینه زن.
(دو بازیگر که یکی دوک گونزاگو و دیگری دوشس با پتیستاست داخل میشوند)
بازیگر درك - ارا به خورشید، سی بار کامل، به دور شورابه‌های دریا^۳
و کره مدور زمین گردش نموده است
و سی بار دوازده ماه، با درخشندگی عاریتی
دوازده بار سی مرتبه از دنیا گذر کرده اند
و از آن روز تا کنون قلب و دست من و تو با هم متحد هستند
قلبهای مادر عشق، و دستهای مادر نکاح
بازیگر دوشس - و خدا کند که ماه و آفتاب بار دیگر بهمین اندازه گردش
کنند
و ما گذشتن آنان را شماره کنیم، و هنوز رشته عشق ما بریده نشده باشد.
اما وای بر من! در این اواخر شما چنان مریض شده
و از نشاط و سرخوشی پیشین خود به طوری دور افتاده اید
که من برجان شما ترسان هستم.

-
- (۱) به نظر نگارنده بیمناسبت نیست که کسی جز هملت مثلاً پولونیوس یا کلادیوس این سؤال را بکند زیرا هملت در این مجلس مقام توضیح دهنده و سرپرست نمایش را دارد نه سؤال کننده و ایرادگیرنده. م. ف.
- (۲) اشاره باختصار آنست.
- (۳) این خطابه‌ها در اصل انگلیسی بر عکس بدنه پیس هملت که به شعر بی قافیه (سفید) ساخته شده است قافیه دارد منتقدان میگویند شکسپیر این فرق را برای این نمایش کوچک داخل نمایش اصلی عمداً قائل شده است تا از حیث نشانیز تنوعی ایجاد کرده باشد.

اما شما را بخدا بترس من وقعی مگذارید
و خود را بخاطر آن هیچ ناراحت نکنید
زیرا ترس و عشق زنان حد وسط ندارد ،

یا هیچ است و یا در منتهای شدت و قوت ؛

و در همه حال با یکدیگر متساوی هستند.

در این سالیان دراز بر شما ثابت شده است

که عشق من نسبت بشما تا چه پایه شدید است

و به همین سبب است که اینک ترس من بزرگ است.

در هر سینه ئی که عشق شدید جای گزیده باشد

کوچکترین شبهه و شکی ، باعث ایجاد ترس عظیم میشود

و هر جا که ترسهای اندک ، بزرگ بشوند

علامت آن است که عشق شدید در آنجا موجود است.

بازیگر دوک - عزیزم من بایستی بزودی از تو جدا شوم.

قوای من از انجام وظایف خود بازمانده اند

اما تو پس از من در این جهان زندگی خواهی کرد

و محترم و محبوب خواهی بود.

و شاید مرد دیگری را که مانند من مهربان باشد

به شوهری خودت ...

بازیگر دوشس - تف بر بقیه این کلام ! ...

هر زمان من چنین عشقی به سینه خود راه دهم

بیشک خیانتکار هستم !

لعنت بر من اگر بار دوم شوهر کنم

زیرا هیچکس همسر دومی برای خود اختیار نکرده است

مگر آنکه همسر اولی را کشته باشد .